

بسی رنج بردم در این سال سی...

بیانیه نشریه دانشجویی بدر
۲۲ بهمن ۱۳۸۷

۳۰ سال از آغاز حاکمیت رژیم مذهبی بر ایران می گذرد. سی سال، زمانیست قابل توجه؛ عمریست سپری شده از نسلی که جوان بود و یک قیام واقعی را تجربه کرد، و نسل دیگری که بالید و مبارز شد. جمهوری اسلامی، علیرغم مبارزه مردم و سوار بر فداکاری مردم، جایگزین رژیم سلطنتی شد. مهم این بود که اصل و پایه دستگاه دولت ارتجاعی طبقه استثمارگر، دست نخورده بماند که ماند. امپریالیسم آمریکا که ارباب رژیم پهلوی بود وقتی که با بحران انقلابی و انفجار خیزش توده ها روبرو شد، برای جلوگیری از خطرات بزرگتری که منافعش را تهدید می کرد، یک سازش تاریخی بزرگ انجام داد. روی کار آمدن جمهوری اسلامی، نتیجه آن سازش بود. با این کار، نظام ستم و استثمار ادامه یافت؛ وابستگی به امپریالیسم ادامه یافت؛ اسارت و بردگی و فلاکت توده ها ادامه یافت و تشدید شد.

به قدرت رسیدن نیروهای بنیادگرای مذهبی و استقرار اسلام سیاسی در ایران محصول یک رشته عوامل اقتصادی و سیاسی و اجتماعی بود. قدرت گیری این نیروها در شرایطی اتفاق افتاد که نیروهای مختلف چپ در ایران مانند کل جنبش بین المللی کمونیستی دچار بحران و سردرگمی بودند. آنها در مجموع نه برای استفاده از بحران انقلابی آمادگی داشتند و نه تحلیل صحیحی از نیروهای مذهبی بنیادگرا داشتند. ضعف چپ انقلابی، عامل مهمی بود که خمینی و متحدانش بتوانند بر ناآگاهی و توهمات موجود در میان مردم سوار شوند و به قدرت برسند.

سی سال حاکمیت جمهوری اسلامی، فراز و نشیب های بسیاری را به خود دید. طبقه حاکم تمام توان خود را به کار برد تا این فراز و نشیب ها را در جهت حفظ پایه های نظام خود مورد استفاده قرار دهد. از سرکوب و وحشیانه نیروهای چپ و مخالف خود از همان ماه های آغازین ایجاد حکومت اسلامی تا شروع سرکوب منظم زنان که فقط چند روز بعد از قیام بهمن به راه افتاد؛ از اجباری کردن حجاب و ترویج مردسالاری تا تصویب قوانین شرعی قرون وسطایی در همه زمینه های اجتماعی و مدنی و فرهنگی؛ از سرکوب فعالین جنبش کارگری، مصادره «خانه کارگر» و متلاشی کردن شوراهای و تشکل های مستقل کارگران که محصول قیام بودند تا سرکوب دانشجویان و جوانان و پاکسازی دانشگاه ها از نیروهای مترقی و چپ که نمود بارز آن «انقلاب فرهنگی» و تعطیلی دانشگاه ها به دست مرتجعان شبه روشنفکری نظیر عبدالکریم سروش بود.

رژیم در تمام این سالها، حرکتی بسیار برنامه ریزی شده و کار ساز انجام داد. یعنی بمباران ایدئولوژیک ذهن و تفکر جامعه به شکل های گوناگون. مذهب حربه اصلی رژیم در این کار شد. در همین زمینه، تدوین و تصویب قانون اساسی بر پایه اصول شرعی و فقهی اسلام، سازماندهی نماز جمعه ها در سطح کشور، ایجاد پایگاه نماز جمعه در دانشگاه تهران که مرکز قدرت چپ و ایده های لائیک و سکولار به حساب می آمد، تخصیص بودجه عظیم برای تبلیغ و ترویج مذهبی و گسترش مسجد سازی، و تبدیل رسانه های عمومی به یک مکتبخانه «مدرن» را پیش بردند. وقتی که جنگ ارتجاعی ایران و عراق شروع شد، رژیم اسلامی از این پدیده خانمانسوز تحت عنوان «برکت الهی» استقبال کرد. نسلی از جوانان با همین تبلیغات عوامفریبانه و با آرزوی بهشت، به کام مرگ رفتند تا نظام استثمار و ستم باز هم بچرخد و ادامه حیات بدهد.

تا آنجا که به سرنوشت و موقعیت جنبش دانشجویی طی این سی سال مربوط می شود باید گفت که بعد از «انقلاب فرهنگی» رژیم و سپس دستگیری ها و کشتار بزرگ نیروهای چپ و انقلابی در آغاز سال های ۶۰، جمهوری اسلامی دوباره دانشگاه ها را باز کرد. با آن سرکوب گسترده، رژیم امید داشت که بالاخره یک دانشگاه اسلامی بسازد که به اهداف ضد انقلابی خدمت کند و برایش در دسر ساز نباشد. در نتیجه، دانشگاه که سالیان سال مهد آگاهی و مبارزه بود تا نیمه دهه ۷۰ در سکوت فرو رفت. رژیم بر دانشگاه تسلط پیدا کرده بود و تشکل های دانشجویی هم تأیید کننده سیاست های جمهوری اسلامی بودند و ابزار حکومت به حساب می آمدند.

اما این اوضاع تغییر کرد. بعد از پایان جنگ، نسل جدیدی به دانشگاه ها راه پیدا کردند که آماج مستقیم تبلیغات ایدئولوژیک دوران جنگ نبودند. ذهن این جوانان خالی از نوستالژی و توهمات مذهبی دهه ۶۰ بود. آنان نه منافع مادی در حمایت از این رژیم داشتند و نه خاطرات خودفریبانه ای از دهه قبل، تا با آن نشئه شوند. در همین دوره بود که مهره جدیدی از دل جمهوری اسلامی رو شد. ورود خاتمی به صحنه، نشانه نیازهای رژیم اسلامی در این شرایط جدید برای حفظ ارکان خود و مهار بحران های سیاسی و اجتماعی بعد از جنگ بود. این نیاز را بخش های قدرتمندی از رژیم احساس کردند و در رقابت و تضاد با جناح دیگری از جمهوری اسلامی، خاتمی را نامزد ریاست جمهوری کردند. خاتمی تلاش می کرد به زبان نسل جوان حرف بزند. جریان معروف به دوم خردادی ها، کارناوالی بود که می خواست خود را رهبر و نماینده نسل جوان و سخنگوی خواسته ها و توقعات آنها وانمود کند. این جریان از دمکراسی و آزادی دم زد و خیلی ها مریدش شدند. در همین دوران بود که جریان دانشجویی وابسته به رژیم یعنی دفتر تحکیم وحدت به بازوی دوم خردادی ها در دانشگاه تبدیل شد. بخشی از دانشجویان که به دنبال آلترناتیو جدیدی بودند برای مدتی به دنبال تفکر دوم خردادی و توهمات اطلاق طلبانه افتادند.

ولی این وضعیت هم پایدار نماند. يك اتفاق مهم، چهره واقعی خاتمی و دوم خرداد را به عنوان محافظ نظام اسلامی و توجیه کننده سرکوب و کشتار، به دانشجویان آزادیخواه نشان داد. وقایع ۱۸ تیر ۷۸، جنبش دانشجویی را تکان داد و متحول کرد. در جریان آن مبارزه تعدادی از دانشجویان مفقود الاثر شدند. چند نفر به قتل رسیدند و تعداد زیادی نیز به زندان افتاده و تحت شکنجه قرار گرفتند. دوم خردادی ها در مقابل خیزش دانشجویان ایستادند و دستشان رو شد. جنبش دانشجویی مستقل از جناح های حکومت دوباره سر بلند کرد. دفتر تحکیم دچار چند دستگی شد؛ هر چند هنوز تلاش می کرد چهره اپوزیسیون و منتقد به خود بگیرد. هر چند رفرمیسم به عنوان يك گرایش سیاسی هنوز در بین دانشجویان و دانشگاهیان پایه و نفوذ داشت، اما جریان رادیکال و چپ جدیدی در دانشگاه های ایران در حال جوانه زدن بود. بعد از مبارزات خرداد ۸۲، چپ دانشجویی شکوفا شد و حضور قدرتمند و غیر قابل انتظار خود برای حکومت را اعلام کرد.

بعد از بی آبرویی جریان دوم خرداد در سطح جامعه، و تمام شدن رسالت خاتمی یعنی سر کار گذاشتن مردم، دولت اصولگرای احمدی نژاد از آستین نظام بیرون آمد و منتصب شد. این بار، شعارهای اقتصادی و برقراری عدالت، محور تبلیغات فریبکارانه انتخاباتی بود. جمهوری اسلامی تحت دولت احمدی نژاد، از همان ماه های اول سرکوب شدید و همه جانبه ای را علیه توده های مردم و جنبش های اجتماعی آغاز کرد. دانشگاه نیز از این سرکوب بی بهره نماند. رژیم با اطلاع از رشد سریع افکار نوین و چپ و ترقیخواهانه در بین جوانان و دانشجویان، دست به کار شد و برنامه ای چند جانبه ریخت. به نمایش فیلم ها و سریال های ضد تفکر چپ و روشنفکران پرداخت؛ در روزنامه های مختلف متعلق بر جناح های مختلف، مقالات منظمی علیه مارکسیسم انقلابی و برای تحریف عملکرد رهبران کمونیست و انقلابات کمونیستی انتشار پیدا کرد. سپس حمله برای غیر قانونی کردن نشریات متعدد دانشجویی و ستاره دار کردن و تعلیق و اخراج دانشجویان مبارز آغاز شد. دستگیری گسترده دانشجویان چپ در آذر ماه ۸۶ نقطه اوج این دوره از سرکوبگری رژیم علیه جنبش دانشجویی بود. این نیز حلقه دیگری بود از زنجیره سیاست هایی که جمهوری اسلامی طی سی سال در دانشگاه ها پیش برده است. در این سی سال، ایجاد بسیج دانشجویی، حراست دانشگاه و سپس نهاد نمایندگی مقام رهبری، دفن اجساد قربانیان گمنام جنگ ایران و عراق در صحن دانشگاه ها، راه هایی برای سرکوب و قلداری علیه دانشجویان و مهار دانشگاه بوده است. خلاصه همه این ها، تلاش برای تبدیل دانشگاه به پادگان و مسجد و گورستان است.

بعد از گذر از رنج های سی ساله، نیاز به آلترناتیو در همه عرصه های جامعه احساس می شود. ایران همانند سال ۵۷، دلایل کافی برای انفجار و خروش دارد. مبارزات و اعتراضات کارگران، زنان، معلمان، توده های زحمتکش و محرومی که تحت ستم طبقاتی، جنسی، ملی و یا مذهبی قرار دارند، جوانان بی آینده، دانشجویان و روشنفکران و هنرمندان ترقیخواه ناراضی، بازتاب این ظرفیت نهفته در بطن جامعه است. در این میان، وظیفه ای سنگین و تعیین کننده و شورآفرین در برابر چپ های رادیکال و انقلابی قرار دارد. این بار باید برای نبردهای بزرگ از نظر سیاسی و ایدئولوژیک آماده باشیم. باید تفکر و ایده ها و تئوری های انقلابی جنبش خود را نو کنیم. باید دستاوردهای بیش از ۱۵۰ سال جنبش بین المللی طبقه کارگر جهانی و تجربه انقلابات سوسیالیستی در قرن بیستم و نیز درس های شکست آنها را به صورت ماتریالیستی و دیالکتیکی درک و جذب کنیم. باید صفوف خود را بر این پایه و اساس محکم ایدئولوژیک - سیاسی - تئوریک متحد کنیم. باید پرچم ایدئولوژی رهایی بخش و علم انقلابی خود را در مقابل ایدئولوژی های اسارت بار و خرافی بورژوازی و قرون وسطایی با غرور و اطمینان به اهتزاز در آوریم تا بتوانیم توده های مردم را به حقانیت و پیروزمند بودن این پرچم مطمئن سازیم. باید در عرصه سیاست، ضرورت مرزبندی قاطع با ارتجاع و امپریالیسم (علیرغم هر کشمکش و تضاد و برخورد یا سازشی که می تواند بین قدرت های سرمایه داری انحصاری بین المللی و نیروهای بنیادگرای مذهبی بروز کند) را در سطح جامعه تبلیغ کنیم. آری! به رنج ها می توان پایان داد.